



جامع علوم انسانی

تاگور و موسیقی

سیدعلیرضا میرعلی نقی

رابیندرانات تاگور، آتش فروزان فرهنگ جدید هند بزرگ، ساعت شش یا هفتم ماه مه، به سال ۱۸۶۱ میلادی مصادف با هفدهم اردیبهشت ۱۲۴۰ شمسی در کلکته متولد شد. خانواده «ماهاریشی دویندرانات تاگور از اعیان و رهبران روحانیون هندوستان بودند. سابقه خانواده تاگور در این کشور یاستانی به بیش از ده قرن می‌رسد. نام خانوادگی آنها در اصل تهاگور به معنی بزرگ و سرور است که در مکاتبات انگلیسی به شکل تاگور درآمده است. پدر بزرگ رابیندرانات به نام بن چامن، لقب برنس داشت و بسیار متمکن بود، او از رهبران نهضت عظیم خرافه زدایی از مذهب هندوان به شمار می‌رفت و سعی داشت از مبانی مسیحیت و اسلام، برای رواج یکتاپرستی در هند الهام گیرد. فرزند بن چامن به نام دویندرانات، برعکس پدر، زندگی اشرافی را ترک گفت و زهد و ریاضت پیشه گرفت و صاحب لقب «ماهاریشی» شد که به معنای «سرور سرایندگان» است. رابیندرانات، کوچکترین و چهاردهمین فرزند چنین فردی بود، او در خانواده‌ای با شش برادر و هفت خواهر و مادری سرشار از وقار و تقصیر که سخت مورد ستایش تاگور جوان بود زندگی می‌کرد. مرگ زودرس این زن در هشتم مارس ۱۸۷۵ ضربه بزرگی به روح لطیف او زد. از بین برادران تاگور، دویچن رانات در فلسفه و ریاضیات و شعر و ادبیات و موسیقی، صاحب مقامی عالی بود، و عمری دراز کرد تا در سال ۱۹۲۶ وفات یافت. جوی تیرین رانات، برادر دیگر او شاعر و موسیقیدان و نویسنده‌ای حساس و مین پرست بود. و یکی از خواهران او به نام سوارناکماری در نوازندگی و نویسندگی تبحر فراوان داشت. فرهنگ و ادب در خاندان محتشم تاگور، میراث بود و ذوق موسیقی در همگی آنها کم و بیش وجود داشت. تاگور در ملک پدری اش واقع در ناحیه «شلیدا» تحت تکفل برادرش بزرگ شد و این برادر او نیز از موسیقیدانان بنام بود.

مرگهای بی در پی پدر و مادر، دوستان، خواهران و برادران و بدتر از همه همسر باوفای تاگور، یک لحظه روح او را آرام نگذاشت. تاگور مدتی بعد از مرگ مادر برای تحصیل حقوق و علوم سیاسی به لندن رفت، اما به جای حقوق، ادبیات و موسیقی تحصیل کرد و اوقاتش را به مطالعه، سیاحت، خودسازی، خوبآموزی و تأمل و تنهایی گذراند. در همین اوان، اثر

معروف خود «گیتانجالی» را نوشت که به نوعی سرمشق نثر شاعرانه روان و آهنگین و خیال‌انگیز برای ادبیات جدید هند است. او بعد از بازگشت به هند در سال ۱۹۱۲، این کتاب را برای ترجمه به زبان انگلیسی تنظیم کرد. تاگور در بازگشت به هند، یک اصیل زاده فرهیخته و یک هنرمند حسّاس و مشهور بود، که برای محافل معتبر فرهنگ هند، کاملاً شناخته شده بود. اما او از همان زمان نیز اطوار اشرافی خانواده‌های مسرف هندی را تحمل نمی‌کرد و از انگلیسی‌مآبی نیز بیزار می‌جست. طبع لطیف و روح پاک او از همان آغاز نیز خواستار سادگی و بی‌پیرایگی بود. او تنهایی و خلوت را بر معاشرت‌های پرهیاهو و مهمانی‌های پرترجم‌ترجیح می‌داد. اشرافیت ستیزی تاگور، تا آنجا بود که لقب و عنوان چشم‌پرکن «SIR» را به جناب جلالتمآب لرد چلمسفورد (Lord Chelmsford) پس داد و از مظالم ضد انسانی دولت فحیمه بریتانیای کبیر در شبه قاره هند، شکایت کرد. تاگور، در نهضت معروف «سوادشی» یا آزادیخواهان همکاری بسیار کرد و همواره در نشر معارف کوشا بود. امکانات مالی فراوان و محبوبیت انسانی او بین وضع و شریف و فقیر و غنی، همراه استعداد زیاد و تمرین کافی، امکان شکوفایی استعدادهای متنوع تاگور را فراهم آورد. نبوغ تاگور، آتشی بود که به همه جا شعله می‌کشید. اما فرآورده اصلی او در زمینه‌های ادبیات و بعداً موسیقی و نقاشی است. او از چهل سالگی به بعد، به فعالیت‌های ادبی-سیاسی-اجتماعی خود شکل و نظم بخشید و دستگاه عریض و طویل «بیماد شانتی نیکتن» را که از پدرش به یادگار مانده بود، تاسیس و راه اندازی کرد.

آثار تاگور وسعت بسیاری دارد و از جنبه‌های مختلف ادبی-هنری، سیاسی، فرهنگی، تربیتی و بخصوص مذهبی، مشحون است. او را «پدر زبان و ادب جدید بنگالی» خوانده‌اند و حق نیز همین است که تاگور را سردمدار تجدید هند بشناسیم نه یک سنتگرای وفادار به آیین و فرهنگ قدما. ادبیات «باول و بایتالی» (Baul) یعنی مجذوب و Bhaktiyali یعنی قایقران) از تراوشات طبع اوست که هم شیوع بین عامه و هم رسمیت بین خواص را دارد. این اشعار، مانند نغمات موسیقی و سرودهای مذهبی، بر از حالات موسیقایی هستند و تأثیر پذیری عمیق تاگور را از نفس هنر موسیقی نمودار می‌کنند. به نظر می‌رسد که رابیندرانات تاگور، با غریزه هندی بسیار قوی و خدادادی، یک تنه نقش‌تغییر و تجدید فرهنگ کهن هند را به عهده گرفته و ظاهراً بی هیچ مانعی کار خود را از پیش برده است. هرچه هست، او را نمی‌توان مرجع و ماخذی معتبر برای شناسایی فرهنگ کهن و قدیم هند شناخت و باید نقش او را در محدوده تاریخی منورالفکران هند صدسال اخیر بررسی کرد. ذکر این نکته ضروری است که شناخت ما از فرهنگ و تمدن سنتی هند و سایر کشورهای مشرق زمین، صرفاً بر پایه ترجمه‌های معدود و مغلوط از آثار اندکی است که از آثار قلمی متجددین فرهنگی این کشورها انجام شده و اتفاقاً در مورد شناخت مبانی اصیل و قدیم فرهنگ خودمان نیز وضع چندان بهتری نداریم و نباید پنداشت که اشکال از بیگانگی زبانهاست. اما از تعمق در همین ترجمه‌های اندک نیز تا حدودی می‌توان حدس زد که عدم شناخت ما از یکدیگر و از خود تا به کجاست (و تا کی نوبت به شناخت برسد). در هر حال، با اینکه در زبان فارسی، میزان اطلاعات ما از تاگور و هند، بسیار اندک است، می‌توان دور از همه انتشارات و نشریات پراچاساسی که درباره تاگور بزرگ به قلم رجال و نساء وطنی به عمل آمده، تاحدودی نقش احساس‌گرایی و غریزه‌پویی و جد‌زدگی مسلط را، در رشحات قلمی تاگور، دریافت. و شاید مجموع این دریافتهاست که تاگور را بیشتر مردی پاک باطن و خوش‌قلب و نیکوکار در انسان‌دوستی و اشاعه هنر معرفی می‌کند، تا متفکری دقیق و تیزبین و درست‌اندیش. مقاله «نادرالوجود» موسیقی اروپایی» را در ختم این مقال از آن رو آوریم که محکی برای صاحب‌نظران نقاد موجود باشد.

با همه این احوال، تاگور یک تنه در تمام رشته‌های هنری سرزمین خود نقطن‌های مجذانه کرده و در هر کدام از آنها نامی در خور یافته است. سلامت جسم و پاکیزگی روحی و شادابی و آرامش او باعث شده بود که ظرفیت یادگیری خود را

تا سنین بالا نیز حفظ کند. او در هفتاد و پنج سالگی، ورزش «گریکت» را که مخصوص جوانهاست فراگرفت. وی در نقاشی هم استاد شناخته شده‌ای بود و در سن هفتاد سالگی، طرح جامع نقاشی نوین هند را ریخت و به ترویج آن پرداخت. آثار نوشتاری مدون او بیش از سی هزار صفحه است و همه اینها غیر از آثار نمایشی (تئاتر) و موسیقی و نقاشی و سایر تفنن‌های اوست. فقط پانزده هزار قطعه از نقاشیهای تاکور در موزه معروف «رابیندر اناسادان» محفوظ است و مابقی در موزه تاکور و سایر موزه‌های مشهور جهان نگهداری می‌شود.

سخن از ادبیات نمایشی تاکور رفت و این نکته جالب است که هنر بازیگری تاکور در صحنه نیز به حدی ممتاز بود که یکی از هنرپیشگان بزرگ بنکال گفت: «چه خوب شد که تاکور بازیگری را پیشه نکرد و گرنه بازار همه ما بی رونق می‌شد». تاکور در امور خیریه و اطعام مساکین و ایتم بروری نیز حکایتی پرطول و تفصیل داشت. شرح کامل جنبه‌های مختلف زندگی این نابغه هندی، کتابی بر ورق را به خود اختصاص خواهد داد. مغز پرکار تاکور تا آخرین ساعات عمر به سرودن ابداع و انشاء مشغول بود. تا اینکه در نیمروز هفتم ماه اوت ۱۹۴۱ مصادف با ۱۶ مرداد ۱۳۲۰ چشم از جهان فرو بست.

«تاکور، موسیقی و ایران»

محمدتقی مقتدری (متولد ۱۲۹۱ - دارای دکترای حقوق و علوم سیاسی از دانشگاه تهران و دانشگاه کلکته) که نخستین

مترجم کتاب معروف «گیتانجالی» است، در وصف مسافرت تاکور به ایران می‌نویسد:

«روز ۲۴ فروردین ۱۳۱۱ مطابق با ۱۳ آوریل ۱۹۳۲، تاکور با هواپیما در معیت سایر همراهان به بوشهر فرود آمد و بعد از دو روز اقامت، عازم شیراز شد تا از آنجا به اصفهان و بعد به تهران برود. او مهمان رسمی دولت بود و دینشاه

زردشتی از بزرگان پارسیان هند او را همراهی می‌کرد. هنگامی که در شیراز دانش آموز دبیرستانی بودم، خبر دادند

که این هیأت فرهنگی از هندوستان به ایران می‌آید. استانداری و اداره فرهنگ فارس و شهرداری شیراز قصد

داشتند استقبالی شایان از آن مرد نامی بنمایند. دانش آموزان دبیرستان، مرا به نمایندگی خود تعیین کردند تا به

پیشواز بروم. من با جمعی از شاگردان، با دوچرخه راه استقبال را پیش گرفتیم. اواخر فروردین، بهار شیراز

طراوتی داشت که برآستی «دل مرد مسافر برکند از وطنش». شب قبل از آن باران بهاری بر درختان پرشکوفه شیراز

باریده بود و ما تا نزدیک باغهای جنت - چند کیلومتر دورتر از شهر - پیش رفته بودیم که طلایه مسافران رسید

و پیاده شدند. بنده خیرمقدم گفتم و دسته‌ای از گل سرخ شیراز اهدا کردم. تاکور به ما بسیار ابراز محبت کرد.

از همان روز قیافه جالب و روحانی او را به خاطر دارم. قامتی افراخته و خدنگ داشت و اندکی پشتش از حد

شانه‌ها خم شده بود. با اندامی متناسب و لیدگانی نافذ و کنجکاو، موهایی سپید و کافورگون و بلند بر شانه‌ها

فروریخته و ریش و سبیل نقره‌فام و بیه هم پیوسته و کلامی ساده و نرم از مخمل مشکلی بر سرش و جنبه‌ای

قهوه‌ای بر دوش که تا دم پا می‌رسید و قامت بلند او را رسانتر جلوه می‌داد. پس از حرکت، به ارک کریهخانی رفتند اما

دل آزاده بانی «شانتی نیکتن» از دیوارهای سر به فلک کشیده به تنگ آمد و ضمن ابراز تشکر از میزبانان، ملاط خود از

مراسم استقبال رسمی و علاقه خود به مناظر طبیعی شیراز را ابراز کرد. سفر او را به باغ خلیلی شیراز انتقال دادند و

عبدالله خان مجاب ملقب به ضیاء السلطان به آجودانی او گماشته شد. اولین جلوه طبیعی حساسیت طبع و ذوق تاکور

در برابر صوت خوش، در همان باغ اتفاق افتاد و علی اکبر خلیلی (بازرگان معروف شیراز و صاحب باغ) به مقتدری جوان

گفته بود: «موقع ناهار خوردن صدای هزارستانی نشسته بر شاخه کلی به گوش رسید و تاکور از حرکت بازماند و حتی

بلع غذایی را نیز فراموش کرد. مانند مجسمه مدتها بی حرکت ماند. «مقتدری می‌نویسد: «در اوقات فراغت، رحیم قانونی

که از نوازندگان مشهور فارس بود برای این مهمان بزرگوار قانون می‌نواخت و لذت اقامت او را مزید می‌ساخت. رحیم

قانونی شیرازی (۱۳۲۳ - ۱۲۵۰) وارد کنندهٔ مجدد قانون به موسیقی ایرانی بود که سعی داشت طنین و آهنگ سازهای سنتی ردیف را از این ساز استخراج کند. وی در عصر خود از نوازندگانی بود که به اجرای شیرین و ملیح شهرت داشت، چنانکه روح الله خالقی نیز در نوشته‌های خود از او یاد می‌کند و در سالهای اوایل دهه ۱۳۲۰، شخص خالقی به اداره رادیو در تهران تأکید کرد که از وجود او برای نوازندگی در برنامه‌ها استفاده کند «زیرا ساز او مورد پسند بسیاری از شنوندگان» بود. فرزند او جلال قانونی شیرازی (متوفی به سال ۱۳۵۷) نیز در کار خود وارد و ماهر بود و باز هم صد حیف که از این پدر و پسر کوچکترین اثر صوتی مضبوط و محفوظی در دست نیست. همچنین از رضاخان کمانچه که در آن موقع مقیم شیراز بود و همان رضاخان بارید است که از نوازندگان مسلط و با قدرت بود وی مشوق پدر حسین تهرانی (نوازندهٔ مشهور تنبک در سالهای بعد) بود که فرزندش را از هنرآموزی منع نکرد. محمدتقی مقتدری از حالات زیبای تاکور هنگام استماع موسیقی و شعر حکایتهایی خواندنی نوشته است، از جمله «روزی برای زیارت تربت بر فیض حافظ و سعدی معین شد. تاکور با همراهمان به راه افتاد و بر سر تربت خواجه با احترام ایستاد. پیشنهاد شد فالی بزند. تاکور استقبال کرد. کتاب را آوردند و تاکور دیوان را از دست ضیاء السلطان گرفت و بوسید و بر دیده گذاشت و خود آن را کشود. برآستی مشهود بود که به عالمی دیگر سیر می‌کند و از خود بیخود است. این غزل آمد که خواندند و ترجمه کردند:

غلام ترکس مست تو تا جدا رانند
خراب باده لعل تو هوشیارانند ...

تا بیت:

نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس
که عندلیب تو از هر طرف هزارانند»

آقای شیبانی، کلمه «هزار» را به سنجش عددی ترجمه کرد ولی آقای مجاب گفت که این واژه تعبیر بلبل است که هزارستان است و هر دم به لحنی جدید می‌خواند. تاکور از این تفسیر دوام خوشش آمد و در عین حال که از کشمکش ادبی این دو می‌خندید گفت شیراز سرزمین شعر است که پلیس آن هم شاعر مسلک است. اما به تاکور گفته شد که ترجمه اشعار خواجه مقدور نیست، آن هم برای فیلسوف و شاعر بلندپایه‌ای چون تاکور. وی در پاسخ گفت فعلاً همین ترجمه تحت اللفظی کافی است، بعداً خودم ترجمه تمام آن را می‌یابم» به قرار معلوم، تاکور، شیراز را شهری دانسته که در آن «پاسبانها همه شاعر بودند» اما معلوم نیست با این همه مراودهٔ ایران و هند در قرون متمادی و شکرشکن شدن طوطیان هند از قند فراوان پارسی که به بنگال رفته، چرا اندکی از این قند به کام طیب و طاهر «پدر ادبیات و هنر نوین بنگالی» نرسیده بود که در هفتاد سالگی (تقریباً همان موقعی که طرح نقاشی نوین هند را ریخت)، برای فهم شعر حافظ، به ترجمهٔ البته شیوای کفیل استانداری و رئیس شهرداری شیراز محتاج نباشد! به هر حال، دنباله داستان را از قلم مقتدری بخوانیم که می‌نویسد:

«فالی هم برای امکان آزادی هند زدند که آمد:

یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور ...

و این اشعار در تاکور خیلی اثر گذاشت و ما ساکت ایستاده بودیم و از گفت و شنود معنوی تاکور و حافظ لذت می‌بردیم... طرف عصر بر سر آرامگاه حضرت شیخ شیراز رحمه الله علیه حاضر شد و به ادب ایستاد و مدتها به تفکر پرداخت. سپس در مجلس پذیرایی که از طرف شهرداری در شمال باغ سعدیه فراهم آمده بود شرکت جست... خیلی رفتار ساده و با محبتی داشت و به همه حضار ابراز مهر می‌کرد. رویه او نشان می‌داد که مردی جهانی و با وسعت اندیشه است. برآستی من نمی‌توانم آن حالات را که تاکور بر تربت حافظ و سعدی داشت از یاد ببرم. واقعاً یک عالم صفا و

معنویت بود. غروب شد که به باغ خلیلی برگشت و به قراری که آقای مجاب برای من اظهار می داشت، تاکور بلافاصله ساز زنی خواسته بود تا اشعار حافظ را با سماع بشنود. فوری رضاخان کمانچه را که استاد فن در کمانچه کشی بود حاضر آوردند. تاکور از آقای مجاب خواسته بود همان غزل فال حافظ را برخواند. در انجام درخواست او، غزل به فارسی خوانده شد و رضاخان کمانچه نواخت. تاکور گوش فرا داد و مسحور شد و حالت خلسه و صعوبی به او دست داد و مرتب اشک ریخت و بارانی از دیدگان نافذش بر محاسن سپیدش فرو ریخت تا اینکه غزل تمام شد و پنجه سخا رضاخان از نوازندگی بازایستاد و کمانچه را بر زمین گذاشت اما تاکور هنوز می گریست.

چندی بعد برخاست و چند نفس عمیق کشید و به قدم زدن رفت و حالتی روحانی یافته بود که غیر قابل توصیف می نمود... یبنا بود دو روز در شیراز اقامت کند اما چون از هوای شیراز و محیط پرفسفایش لذت برده بود سه روز دیگر هم ماند و گفته بود: وداع با این محیط بر از مهر، و دوری از نوای دلغریب بلبلان خوشخوان این باغ، کار آسانی نیست. کیفیت مدت شاعری تمام عمرم یک طرف و این مدت کوتاه تفکرات شاعرانه در شیراز هم یک طرف، نمی دانم چه معنویت و روحانیتی در این سرزمین هست که مرا قلباً مجذوب کرده است... مردم شیراز از این علاقه تاکور خیلی مشعوف شدند. روزی که به سوی اصفهان حرکت می کرد، جمع کثیری او را بدرقه کردند و به او ابراز احساسات کردند. کاروان تاکور بعد از عزیمت از شیراز و اقامت چند روزه در اصفهان، روز ۲۸ آوریل مصادف با هشتم اردیبهشت ماه جلالی در میان استقبال رسمی مقامات رسمی ادبی و هنری وارد تهران شد و ابتدا در باغ جلال الدوله (واقع در جاده قدیم شهر ری) و بعد در باغ رکن الدوله (خیابان «مجاهدین اسلام» یا «زاله» سابق در تهران فعلی) مراسم دیدار و اقامت خود را برگزار کرد. روز ششم (۱۶ اردیبهشت) جشن هفتاد و یکمین سال تولد او در باغ وزارت فرهنگ برپا شد و حتی مردم عادی نیز برای او هدیه بردند و در همین مراسم، نشان درجه اول علمی فرهنگ نیز به او اهدا شد. تاکور نیز، نطقی ایراد کرد و اشعاری در ستایش ایران سرود و خواند که بخشی از آن چنین است:

ای ایران!

گلهای بوستانت و بلبلان گل پرستت،

برای برپایی جشن سالگرد تولد شاعری از راه دور،

ترانه ها و غزلهای زیبا می خوانند و تیریکش می گویند

ای ایران!

فرزندان دلیر و پر مهرت،

چه تحفه های گرانبها که به یادگار عشق و محبت،

به شاعری آمده از راه دور هدیه می کنند

و کونیا قلب و معنویتشان را با او همنوا و هماهنگ کرده اند.

دو نطق مهم تاکور به تاریخ پانزدهم و نوزدهم اردیبهشت ۱۳۱۱، در مجلات آن زمان چاپ شده که درباره «الر

هنرهای زیبا در زندگی» است.

با در نظر گرفتن فضای مختلف و چکمه سالاری وحشتناک تهران رضاشاهی سال ۱۳۱۱، بعید به نظر می رسد که دولتیان و مترجمان حقوق بگیر آنها، برداشتهای تبلیغی و رئیس پسند را از سخنان تاکور بپیر، فراموش کرده باشند و این موضوعی است که با دستیابی به مجلات و اسناد و مدارک معتبر، روشنتر خواهد شد. اما موضوع جالبتری که طی اقامت تاکور در تهران اتفاق افتاده و شاید برای اولین بار در همین مجله «مشرق» چاپ می شود، دیدار او با علیقلی وزیر و (۱۳۵۸ - ۱۲۶۶) و مدرسه موسیقی اوست. نگارش این نکته حتی از دید دقیق شاگردش روح الله خالقی هم که معمولاً

کوچکترین جزئیات زندگی هنری و زبیری را نیز از قلم نینداخته، پوشیده مانده است. علینقی وزیر، سی و دو سال بعد در مراسم بزرگداشتی که مصطفی فاتح - کارشناس معروف مسائل نفتی، متوفی به سال ۱۳۵۷ - در منزلش برای او گرفته بود، ضمن شرح مشکلات و عذابهایی که در آن سالها برای گرداندن مدرسه موسیقی شخصی اش تحمل کرده بود از زمانی یاد کرد که محل مدرسه اش، خانه ای اجازه ای و مستعمل بود و حتی برای کلاسهای نقاشی برادرش حسنعلی خان نیز جایی نداشت و او با عسرت و قناعت بسیار مدرسه را اداره می کرد. وزیر می گوید: «تاگور در همین خانه به دیدن من و نظاره مدرسه ام آمد و بسیار تشویق کرد، و حتی مصرا نه خواست که با او به هندوستان بروم. اما من گرفتار و درگیر امور مدرسه و شاگردان جوانم بودم که با بیم و امید، دنباله کار را می گرفتند و به آینده امید داشتند.» در این سخنرانی مهم که نوار کاست آن به لطف دوست موسیقیدانم آقای پیمان سلطانی به دستم رسیده، مطالب دیگری نیز هست که وضع موسیقی و موسیقیدان تیره بخت ایرانی را در تهران آن روز، شرح می دهد. در هر صورت تاگور، روز ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۱۱ مصادف با ۱۵ مه ۱۹۳۲ تهران را به قصد همدان و کرمانشاه و عراق عرب، ترک کرد و به هند رفت. خاطره دیدار تاگور از ایران در حافظه تاریخ معاصر، خاطره ای کم رنگ و با همه وجود تشریفاتی و اجباری اش، دوست داشتنی و محترم است. جالب توجه، نوشته محمدتقی مقتدری است که: «نه تنها تاگور به ایران، مهر می ورزید بلکه پدرش ماهاریشی نیز به عرفان و ادب ایران علاقه داشت و شیفته و از بردارنده اشعار حافظ بوده و همواره هر بامداد صفحه ای از اوپانیشادها و غزلی از حافظ را برمی خوانده، و هنگام موت و جانسپاری از بستگانش خواهش کرد غزلی از حافظ را با «ساز و نوا» برایش نجوا شد و این غزل آمده که:

مرا در منزل جانان چه امن و عیش، چون مردم
جرس فریاد می دارد که بر بنید محملها...

تا:

متی ما تلق من تهوی دع الدنيا و اهلها...

و چون بر مصرع آخر می رسند او نیز با آرامش و سکون چشم از جهان فرو می بندد.»
درباره مرگ تاگور نیز چنین آمده که: «او سرودی تنظیم کرد و از یاران خواسته بود که در ماتمش با «چنگ» و «رباب» بسرایند. آنها چنین کردند و اکنون هم هر ساله در مراسم سالگرد او، سرود «درهای صلح و آرامش پیش رو است» نواخته می شود.» با همه این تفصیلات که از سوز و کدازی رمانتیک و تعارفات مشرق زمینی نیز بهره فراوان دارد، مسئله فارسی دانی یا فارسی ندانی تاگور و پدرش و مطالعه اشعار حافظ و الفت با ادبیات و موسیقی ایران زمین، همچنان بی توضیح، و معما همچنان ناکشوده می ماند، تا وقتی که تحقیق معتبری در این مورد به فارسی ترجمه و منتشر شود. در هر حال، این طور برمی آید که خاندان تاگور از راه دور به ایران و فرهنگ ایران مهر می ورزیده اند. از این گذشته، یکی از رجال معروف خاندان آنان به نام نواب تمار ساسارکمار تاگور در عهد مظفرالدین شاه، کنسول اقتضاری ایران در کلکته بود و با ایران ارتباط داشت. بعد از انتشار «کیتانجالی» در جریان جنگ جهانی اول، کلنل محمدتقی خان بیسیان که در برلین اقامت داشت، «باغبان» را به فارسی ترجمه و نشر کرد و این از اولین ترجمه هایی بود که از آثار تاگور انجام می شد. کلنل بیسیان جوان، میهن پرست و غیرتمند که از مردان جنگی ایران بود، در نشر معارف نیز شوقی فراوان داشت و اولین متن ترانه ها و تصانیف مشهور ایرانی را برای بیانو به راهنمایی کریستین فن کنایر تنظیم کرد و در سال ۱۹۱۹ در، اشتوتگارت، به چاپ رسانید. بعدها رحیم زاده صفوی و سید محمد محیط طباطبایی نیز ملاقات مستغلی درباره او نوشتند که در روزنامه «ایران» (به مدیریت زین العابدین رهنما) منتشر شد و طی یک رساله جداگانه به چاپ رسید که به

شخص شاعر اهدا کردند و سپس او را برانگیختند. بنا به دعوت تاگور بود که ابراهیم پورداود از برلین به هند رفت و در دانشگاه شانتی نیکتن، به تدریس پرداخت و همراه ضیاء الدین خان - معلم زبان فارسی در آنجا - صد بند از اشعار تاگور را به فارسی برگرداندند.

در کنار تمام نوشته‌های ریز و درشتی که درباره تاگور به زبان فارسی می‌توان یافت و خواند، مصاحبه کوتاه شریعت سنگلجی (روحانی‌نمای معروف و از پیشگامان دو آتشه تجدد میانی مذهبی در عصر رضاشاه) با «دکتر تاگور، مطلبی خواندنی است که ابتدا در همان روزنامه ایران (شماره ۳۷۹۸/۱۸۰ اردیبهشت ۱۳۱۱ مصادف با ۳ محرم الحرام ۱۳۵۱ قمری) چاپ شده است. رندی جناب شریعت در مواجهه با شاعر مسلکی رندانه تر «دکتر تاگور» در این مصاحبه، خواندنی و قابل تأمل است.

«تاگور، گیتانجالی و موسیقی در آن»

اشعار کتاب مشهور «گیتانجالی» که آیینه روح رمانتیک و خیالپرداز تاگور است، در بنگال و حوالی رودخانه «پادما» سروده شده و اصل آن به زبان بنگالی، تأثیری پاک و انثیری دارد. علایق میهن پرستانه و خلسه‌های عرفانی در این اشعار، کنار یکدیگرند و جنبه‌های آوایی و بُعد موسیقایی این اشعار، برگرفته از ذوق لطیف تاگور در این هنر است. فراموش نکنیم که در سرزمین هند - مادر مشرق زمین - موسیقی را مقامی والا است و دریایی است عظیم که قدمت و وسعت و عظمت و تنوع آن، زبان را الکن می‌کند. اشعار گیتانجالی از دید روتنستین و یقین گذشته و نویسندگان معروف انگلیسی که ترجمه آن را خوانده‌اند به ستایشش پرداخته‌اند. از رایاوند بخشی از این اشعار را در انگلستان و امریکا منتشر کرد و در نوامبر ۱۹۱۳ جایزه نوبل بابت این کتاب به تاگور تعلق گرفت. او اولین آسیایی بود که به دریافت این جایزه نائل می‌آمد، تاگور تمام عواید نقدی این جایزه را به مدرسه شانتی نیکتن بخشید. آندره ژید نیز گیتانجالی را به فرانسه برگرداند و معروف است که کلمانسو، بعد از آتش بس جنگ جهانی اول، خواست بخشی از اشعار گیتانجالی را برایش بخواند تا کمی تسکین یابد. گیتانجالی، در هندوستان و انگلستان صدها بار چاپ و در صدها هزار نسخه تکثیر شده و این غیر از ترجمه‌ها و چاپهای متعدد به زبانهای دیگر - حتی لهستانی و ژاپنی - است. تاگور از مراسم تشریفاتی نوبل بیزار و کریزان بود و از آن فرار می‌کرد و معتقد بود اکثر ابراز احساسات از طرف اشخاصی است که حتی یک سطر از اشعار او را نخوانده‌اند، و نشانه‌های افتخار را تکریم می‌کنند، نه صاحب‌نشان را.

رساله جامع علوم انسانی

روح کتاب گیتانجالی، همان هند باستانی است که اینک از زبان تاگور شاعر و موسیقیدان ترنم می‌شود.

تکه‌های مختلفی که آورده ایم، از ترجمه نه چندان قابل اعتبار جناب دکتر محمدتقی مقتدری از کتاب «گیتانجالی» است که چاپ آن به سال ۱۳۴۲ و به کوشش اداره اطلاعات سفارت کبرای هند در تهران است. گویا شیفته‌گی احساسی که وجود مترجم پرشور را در خود گرفته، مانع از پرداختن به «ترجمه» به معنای دقیق آن شده است. در اینجا تنها بخشهایی از گیتانجالی را انتخاب کرده ایم که حاوی نشانه‌های موسیقایی باشند: سرود، ترانه، سازها، الحان و... هرچه از این دست هست ترجمه مقاله «موسیقی اروپایی» به نظر می‌رسد، اثر مرحوم دکتر سعدی حسینی (۱۳۶۵-۱۳۰۲) باشد و اصل آن متعلق به مجله *Die Musik* در آلمان به سال ۱۹۲۳ است و نمونه خوبی است از بیفتش «هنری» مردی که «آتش

جاویدان و فروغ بی پایان فرهنگ هند نوین» لقب گرفته و از فرط وفور احساس، قادر نبود در یک نوشته ساده، حدودی عینی و ملموس برای تفکیک موسیقی شرقی از غربی، بیان و ترسیم کند.



پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

[Faint, mostly illegible text from the reverse side of the page is visible through the paper.]